فرهنگ گفتگو در مقابله با اختلاف‌هاي امّت

فرهنگ گفتگو در مقابله با اختلاف‌هاي امّت

نوشته : استاد دكتر حسين جمعه

رئيس اتحاديه نويسندگان عرب ـ سوريه

1ـ مفاهيم و ابعاد :

فرهنگ در رأس نيازهاي برتر بشريّت قرار دارد و همزمان به عنوان يك ابزار ، كاركرد و هدف تلقي مي‌گردد. به همين دليل مفاهيم و تعريف‌هاي متعددي از آن ارايه شده است. مشهورترين تعريف از اين قرار است :

«مجموعه دانش‌ها ، تجربه‌ها ، عادات ، سنت‌ها و مراسمي كه به منظومه فكري و رفتاري ، تبديل مي‌گردد.»[1]

يا :«مجموعه‌اي از فعاليت‌هاي مادّي و معنوي اجتماعي و انساني است.»

بنابراين فرهنگ از اين جايگاه ، تجسم‌بخش آگاهي‌هاي كلان افراد امت اسلامي نسبت به تمامي نيازهاي آن و بنيانگذار بهره‌گيري از خرد مولد و مسؤول در انواع گستره‌هاي معنوي ، مادي ، تربيتي ، علمي ، ادبي و هنري فرهنگ تسامح و برادري است ؛ فرهنگ ارزش‌هاي اخلاقي و زيباشناختي ، فرهنگ خلاقيت و ابداع و اختراع و ... و فرهنگ مقاومت و آزادي ، و فرهنگ سازش و شكست و تسليم‌طلبي و فرهنگ اشغال و تجاوز و حتي ضدفرهنگ نيز در همين جايگاه قرار مي‌گيرند.[2]

بدين ترتيب مي‌توان نتيجه گرفت كه گرايش‌هاي متنوعي از فرهنگ وجود دارد كه از آنها به عنوان فرهنگ ملي ، ميهني ، فرهنگ اسلامي و انساني ، فرهنگ علمي ، ادبي ، انتقادي و فرهنگ تبليغاتي ، اقتصادي و سياسي و اجتماعي و ... ياد مي‌كنيم كه شايسته است هركدام در راستاي كاستن از اختلاف‌هاي پيش‌آمده ميان خود ، تلاش داشته باشند. با توجه به آنچه گفته شد ، از نظر من فرهنگ مجموعه‌آورده‌هاي ذهن بشري اعم از خبرگي‌ها ، دانش‌ها ، عادات و هنرها و ادبيات قديم و جديدي

است كه اينك تبديل به منظومه معرفتي و هنري و مجموعه‌اي از رفتارها شده و به همين دليل مي‌توان گفت فرهنگي مبتني بر مفاهيم اخلاقي و معنوي در خدمت پيشرفت و ترقي انسان گشته است ؛ در اين مفهوم امكان درنورديدن زمان و مكان و جنس و رنگ به سود فرهنگ مهرورزي و برادري در هرجا و مكاني را يافته است.[3] و همچنان و تا زماني كه خداوند زمين و هرآنچه درآنست را بخود فرابخواند، متكي بر همين اصل است. بدين ترتيب فرهنگ با مضمونهاي معنوي و از آنجا فكري ، كل معارف [بشري] و نيز برخي ظواهر مادي و تكنيكي و هنري زندگي را درمي‌نوردد حال آنكه تمدن تمامي مفاهيم و جنبه‌هاي فرهنگي و نيز همه ابعاد و وجوه زندگي را شامل مي‌شود.

اين بدان معناست كه فرهنگ گفتگو نيازمند تحقق شرطهايي است از جمله : شرط آزادي ، شرط اراده (انجام) گفتگوي خردمندانه و مولد و متعادل و شرط عدالت كه مجموعه آنها را شرطهاي فرهنگ‌پذيري مي‌گويند. هيچ جامعه‌اي با هر عقيده يا مذهبي نمي‌تواند فرهنگ خود را از بسترهاي زماني و مكاني و معرفتي و اجتماعي خود بركنار دارد. به عبارت ديگر شرط تغيير و پيشرفت ، برگرفته از اصل فرهنگ‌پذيري فرزندان امت از يك‌سو و ميان آنها و فرهنگ ديگر و ايجاد پيوند و ارتباط با ارزش‌ها و مفاهيم مادي و معنوي آن از سوي ديگر است. لذا مي‌توان فرهنگ‌پذيري را كسب ارادي و غيرارادي ـ يعني طبق شيوه‌اي علمي و حسابشده يا روشي خودبخودي و ناآگاهانه ـ فرهنگ ديگر از سوي افراد يا گروهها دانست ، بنابراين فرهنگ‌پذيري چيزي است كه افراد و گروهها از آن بي‌نياز نيستند و داراي گرايش‌هاي نظري و رفتاري حياتي است و گاهي با كنش‌ها و اقدامات مرتبط مي‌شود و در اين حالت به صورت سنت درمي‌آيد و گاهي نيز با فلسفه‌ها و ديدگاهها پيوند پيدا مي‌كند و وقتي كسي در پي تحميل ديدگاه يا فرهنگ خود به ديگران برآيد يا گرايش يا مكتب ويژه‌اي را تحميل كند ، ما با فرهنگ‌پذيري غيرمتعادل ، غيرطبيعي و غيرمنطقي روبروييم كه بدنبال آن همه‌جا را فتنه و هرج و مرج فرامي‌گيرد. و اين چيزي است كه فرهنگ جهاني شدن (Globalization) در راستاي تحميل خود بر فرهنگ و انديشه جهان در عرصه اقتصاد و تجارت و سفر و فنآوري‌ها و تبليغات و ماهواره‌ها و ارتباطات و رايانه و شبكه و تزيينات و مبلمان و خوراكي‌ها و پوشاك و علوم و معارف و هنر و ادب و نقد[4] ، تجلي‌بخش آنست. فرهنگ اسلامي و عادت‌هاي اجتماعي ما نيز دستخوش تغييرات نه چندان اندكي به سود فرهنگ تفرقه و تشتت شده است.

از آن گذشته فرهنگ‌پذيري حقيقي مستلزم فرهنگ‌پذيري متقابل گروههاي بشري براساس توازن ، عدالت و برابري است هرچند ممكن است يك طرف پيشرفته‌تر باشد. يادآوري مي‌شود كه هيچ فرهنگ‌پذيري و در واقع مبادله فرهنگي به هرشكلي ، جز با ارتباط صحيح و گفتگو خارج از تحميل يا فشاري ، تحقق نمي‌پذيرد. علاوه بر اين امروزه مسايل گفتگوي فرهنگي يكي از برجسته‌ترين مسايل انديشه معاصر است و ترديدي نداريم كه فرهنگ ، داراي ويژگي‌هاي منحصر به فردي است كه آنرا به لحاظ طبيعت و كاركرد ، از ديگر فرهنگ‌ها متمايز مي‌سازد ؛ اين ويژگي ما را بدين نتيجه مي‌رساند كه فرهنگ اسلامي ـ كه با ياري

گرفتن از قرآن كريم و سنت شريف نبوي شكل گرفته است ـ به لحاظ زبان ، ميراث ، ديدگاههاي تجددگرايانه و فقه و تعددگراي مبتني بر اجتهاد و تأويل در اسلام ادغام گشته و سپس همه اينها ، انگ و رنگ و ژرفا و گستردگي و ظرفيت پذيرش همه نژادها را پذيرفته است. بدين ترتيب رسالت اسلام با عناصر فرهنگي خود از جمله تفاهم و يك‌رنگي ادغام گرديد و به عنوان رسالت نزديك‌سازي تمدني و در مخالفت با تحريف و كم و كاست و دستكاري ، مطرح گرديده است.

وقتي از گذشته‌هاي دور مدنيّت مادي بر تمدن غرب چيره شد ، مسلمانان كوشيدند تا ميان ماده و روح ، تعادل و توازني ايجاد كنند. ساختار فرهنگ اسلامي به لحاظ مرجعيت‌هاي فكري و ديني درآميخته با جامعه و فضاهاي محلي آن ، بيشتر ويژگي‌هاي جامعه عربي ـ اسلامي را بخود گرفته است.يادآوري مي‌كنيم كه علماي مردم‌شناسي و بزرگان جامعه‌شناسي معرفتي برآنند كه عناصر روحي و معنوي همسو با گونه‌هاي مختلفي از جمله انديشه‌ها و اخلاق و عادات و سنت‌ها و قوانين و ادبيات و زبان و هنرها و ... شكل مي‌گيرند. بررسي‌هاي ساختار فرهنگ اسلامي در همه سطوح و گرايش‌هاي آن نيز ايده اصالت گفتگو ميان اعراب و مسلمانان را به عنوان ايده‌اي كه به تحولات تمدني امت و اجتهاد انديشمندان و علماي آن ياري رساند و بر عمق درك عقلي و پويايي نحله‌هاي فكري ايشان در عرصه‌هاي مختلف زندگي انگشت گذارد ، تقويت مي‌كند.

اگر فرهنگ تسامح و برادري نيازمند خردمندي آگاهانه و آيين و دانش و معارف و فناوري و هنر است و مسلما بيش از همه به اخلاق والا و روح برتر در چارچوب انديشه‌گفتگويي نياز دارد. لذاست كه گفتگو به عنوان ابزار عقل در جهت تفاهم و درهم‌آميزي ديدگاهها مطرح مي‌گردد و شناخت دلالتهاي زباني و اصطلاحي آن نيز چون ضرورتي براي درك فرهنگ گفتگويي كه اينك تبديل به باشندگي وجودي در ميان اعراب و مسلمانان گشته است ، مطرح مي‌شود. بنابراين گفتگو (الحوار) (Dialogue) در لغت ، آمدوشد سخن ميان دوطرف در خصوص موضوعي يا نظري در جهت تحكيم ، تصحيح ، بهبود يا عدم پاي‌بندي به آنست.[5] خداوند متعال نيز مي‌فرمايد : «قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا وَتَشْتَكِي إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ يَسْمَعُ تَحَاوُرَكُمَا إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ» (سوره المجادله ـ1) (خدا گفتار [زنى] را كه در باره شوهرش با تو گفتگو و به خدا شكايت مى‌كرد شنيد و خدا گفتگوى شما را مى‌شنود زيرا خدا شنواى بيناست.) بايد دانست كه گفتگو (الحوار) در متن قرآن ، به عنوان راه حل ايده‌آل هرگونه اختلافي ميان افراد امت براي رسيدن به حقيقت و از ميان برداشتن حجاب از روي آنست : «قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَكَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِن تُرَابٍ ثُمَّ مِن نُّطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّاكَ رَجُلًا» (سوره الكهف ـ37) (رفيقش در حالى كه با او گفت و گو مى‌كرد به او گفت آيا به آن كسى كه تو را از خاك سپس از نطفه آفريد آنگاه تو را [به صورت] مردى درآورد كافر شدى)

بدين ترتيب دربرابر تعريفي اصطلاحي از گفتگو (الحوار) قرار مي‌گيريم كه عبارت است از : منظومه‌اي

زباني براي گفتمان دوطرف محاوره براساس كلام و داراي رسالتي با مضمون ملي ، ميهني ، انساني ، شخصي يا اجتماعي ، سياسي يا فرهنگي ، تبليغاتي يا ادبي و ....[6]

بنابرآنچه گفته شد مفهوم گفتگو با مفهوم جَدل متفاوت است اگرچه به لحاظ بهره‌گيري از مبادله كلامي وجه مشترك دارند. مناقشه‌ها در جدال بيهوده و اي‌بسا داراي نتيجه‌اي خنثي است[7] بدين معنا كه اگر گفتگوها جنبه صرفا جدلي و تسلط مستبدانه بخود گيرد ، طرفهاي گفتگو گرفتار عناد و يكدندگي مي‌شوند در حاليكه قاعدتا بايد تابع عقل و منطق و حجّت و برهان و استدلال براي نيل به اهداف خويش باشند.

خداوند متعال مي گويد : « قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي ⋆ وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي ⋆ وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِّن لِّسَانِي ⋆ يَفْقَهُوا قَوْلِي»(سوره طه ، آيات 28ـ25) (گفت پروردگارا سينه‌ام را گشاده گردان ⋆ و كارم را براى من آسان ساز ⋆ و از زبانم گره بگشاى ⋆ [تا] سخنم را بفهمند.) از اينجاست كه خداوند جلّ وعلا ما را از مجادله عقيم بازداشته است: « ادْعُ إِلِى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُم بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» (سوره النحل : 125) (با حكمت و اندرز نيكو به راه پروردگارت دعوت كن و با آنان به [شيوه‌اى] كه نيكوتر است مجادله نماى) و از گوش دادن و توجه كردن و برگزيدن آنچه براي شنونده بهتر است استقبال كرده است.[8]

2ـ اصالت گفتگو نزد مسلمانان و نمودهاي آن :

اسلام از همان ابتدا پيروان خود را بدان فراخوانده كه اصل گفتگو را مدنظر داشته و آنرا به عنوان ضرورت زندگي و اعتلاي هر مسلمان بمثابه موجودي با ابعاد تمدني و انساني ـ كه به ديگران با هر عقيده و جنس و رنگي احترام مي‌گذارد ـ مطرح ساخته است ؛ داستان زندگي همه پيامبران نيز گوياي همين خط مشي است.

ما حتي براي يك لحظه ترديد نداريم كه خرد اسلامي ـ از هنگام نزول وحي ـ بر اصل گفتگو استوار بوده است و اين اصل پايه و شالوده شريعت براي نيل به حقيقت درنظر گرفته شده و با فرهنگ ديگر ـ هرچه باشد ـ در چارچوب (من و ما) يا در چارچوب (او و تو) داد و ستد داشته و بي‌آنكه دچار عقده‌هاي فكري ، اجتماعي يا ديني شود با استناد به اين آيه ، با آن به گفتگو نشسته است : « قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْاْ إِلَى كَلَمَةٍ سَوَاء بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلاَّ نَعْبُدَ إِلاَّ اللّهَ وَلاَ نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلاَ يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضاً أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللّهِ» (سوره آل‌عمران ـ64) (بگو اى اهل كتاب بياييد بر سر سخنى كه ميان ما و شما يكسان

است بايستيم كه جز خدا را نپرستيم و چيزى را شريك او نگردانيم و بعضى از ما بعضى ديگر را به جاى خدا به خدايى نگيرد) اين آيه فراخوان آشكاري براي اصالت دادن به گفتگو و استفاده از آن براي رسيدن به حقيقت است كه البته به نوبه خود همزيستي مشترك و تسامح در ديدگاهها و مواضع را درپي خواهد داشت.

اين متن قرآني حكايت از پيشينه گفتگوي اديان علاوه بر گفتگوي فرهنگها دارد لذاست كه خرد مسلمان با فرهنگهاي ديگر ـ هندي ، ايراني يا يوناني ـ گفتگو داشت و از آنها بهره گرفت و فلسفه و ديدگاهها و انديشه‌هاي آنها را بي‌آنكه دچار ترس و وحشت و افراط شود ، درك كرد. البته گاهي به تور مفاهيم مادي و مفاهيم مجرد و انتزاعي بويژه آندسته از مفاهيم مجردي كه با ذات الهي و روح و نفس پيوند داشتند ، افتاد و در برخورد با آنها تا حد انكار وجود الهي يا اختلاف در تفسير متن قرآني نيز پيش رفت. اختلاف در ديدگاهها ، مفاهيم و منافع ، با توجه به اختلاف عناصر عقلي و رواني افراد و گروهها و فرهنگ‌هاي قديم و جديد ، امر مشروعي است و گفتگو مهمترين ابزار براي نيل به اهداف موردنظر در چارچوب شرايط عيني آن تلقي مي‌شده است.

فرهنگ عربي و اسلامي ـ در زماني كه به پويايي و توان همجوشي بدون از دست دادن ويژگي‌هاي وراثتي خود متصف بود ـ و از همان هنگام در برابر فرهنگهاي جهان كهن انعطاف نشان داد از اين ويژگي برخوردار بود ، بهترين دليل آن نيز پزشك عرب جاهل "الحارث بن كلده الثقفي" است كه خرد خود را برابر فلسفه هندي گشود و از دانش و طب آن بهره گرفت و آنقدر از آن سهم برد كه به پزشك و حكيم عرب در جاهليت تبديل شد. پس از آن در دوره‌هاي اسلامي و بدنبال فتح سرزمين سند و هند و شام ، روند فرهنگ‌پذيري تجديد شد و اعراب ، علوم رياضيات و نجوم و فلسفه را انتقال دادند ؛ هيچ‌كس نمي‌تواند ارقام حسابي امروزي كه گاه آنرا "ارقام هندي" مي‌ناميم ، ناديده بگيرد ؛ در اين ميان كسي ـ با هر سطح دانش و معرفتي كه باشد ـ نمي‌تواند منكر "ابن رشد"ي باشد كه ويژگي وي گرايش‌هاي عقلي و درك و تحليل واقعيت در چارچوب آگاهي‌هاي فلسفي برگرفته از انديشه ارسطويي بود. فرهنگ‌پذيري در ميان نياكان ما مستند به آزادي گفتگو و منطقي بودن آن طبق توصيه آيات قرآني و در ابتدا با گفتگوي خداوند سبحانه و تعالي با ابليس (شيطان) و داستانهاي فراواني مربوط به گفتگوي پيامبران با ديگران از جمله گفتگوي "موسي و عمران" ، "مرد صالح و موسي" ، "نوح با فرزند و قوم خود" و نيز "گفتگوي عميق فلاسفه عرب و ديگراني با عقايد ، فرهنگ و نژاد موافق يا مخالف بود.

بدين ترتيب گفتگو در زندگي مسلمانان از خاستگاه تمايل صادقانه و ايماني به گفتگو به منظور تحقق مصلحت دين و عدم تن‌دهي به باطل و ذلت ، شكل گرفت : گفتگو حتما بايد با بهترين و ظريف‌ترين راهها و با پند و اندرز قانع‌كننده همراه باشد. رسول اكرم نيز با مشركان و ديگران با گزينش‌هايي آگاهانه و دقيق و با توجه به چشم‌اندازي كه براي آينده درنظر مي‌گرفت به طور شفاهي يا كتبي به گفتگو پرداخت. (صلح حديبية) خليفه عمر (رضي‌الله عنه) نيز در "العهدة العمرية" چنين كرد. پس از آن

فرهنگ گفتگو در ميان اقوامي كه وابسته به اين امت يگانه بودند و نيز ميان اقوامي كه به امت‌هاي گوناگون وابسته بودند ، گسترش بيشتري پيدا كرد و گفتگوي فرهنگها ، اديان و فلسفه‌ها در دوره عباسي رنگ تحقق بخود گرفت.

بدين گونه گفتگو در اسلام و فراخواني به پذيرش ديگري و گوش دادن و مناقشه ديدگاههاي او در تاريخ اين امت و تاريخ انديشه اسلامي از اصالت خاصي برخوردار بود هرچند در اين ميان برخي فرقه‌ها و مذاهب به چنبره دشمني با يكديگر يا تمسخر همديگر افتادند. داستان خوارج و برخي از معتزله ، چنين سرنوشتي داشت. حالت‌هاي استبداد فكري و لغو ديگران در انديشه گفتگويي اسلامي ـ با صرفنظر از برخي حالت‌هاي انديشه ديني سياسي در دوره اموي و همانچه كه تا به امروز ارثيه دشمني و كين‌توزي را از آن برگرفته‌ايم ـ بسيار اندك بود.

كيست كه "ابوريحان بيروني" (1048ـ 973م.) را كه به مدت چهل سال با فرهنگ هند ارتباط داشت ، فراموش كرده باشد ؛ اين فرهنگ‌پذيري تأليف كتاب "تحقيق ماللهند" را درپي داشت ؛ اعراب در قرن پنجم هجري با شماري از كتاب‌هاي هندي و بويژه كتاب‌هاي اسطوره‌اي آنها از جمله "مهابهاراتا" ، "راميانا" و "ويدا" آشنا گشتند و هنگامي كه اسلام در شبه‌جزيره هند گسترش يافت مسلمانان يكي از عجايب دنيا يعني "تاج محل" را ساختند كه سبك عربي و سبك‌هاي هندي و ايراني را در خود جمع كرده بود. بنابراين فرهنگ عربي ـ اسلامي پاسخگوي نمودهاي فرهنگ گفتگو در تمامي شؤون حياتي ، اجتماعي ، فكري و ديني انسان بود و در تمامي اينها بر گفتگوي ديني ريشه‌دار و بلندمدت استناد كرد و هيچ‌چيزي را از محدوده گفتگو از جمله گفتگو در مورد ذات الهي و رسالت پيامبران ـ آنگونه كه در چندين سوره از سوره‌هاي قرآن كريم تجلي پيدا كرده است ـ خارج نساخت.

بنابرآنچه گفته شد اسلام فرهنگ گفتگو را در ميان افراد و گروههاي مسلمانان و نيز ميان خود و ديگران در چارچوب صحيح اعتقادي رسوخ داده و ساختار روابط فرهنگي و ديني را براساس برادري و تسامح و مبادله آرا در راستاي توليد شناختي مفيد براي همگان و كاستن از فاصله فرهنگي ميان طرف‌هاي گفتگو و بهره‌گيري از اجتهاد به عنوان ابزاري براي كنترل اختلاف‌ها و نظرگاههاي متفاوت و كنارگذاردن امت از درگيري و رويارويي، تحكيم بخشيده است. اين امر ما را بر آن مي‌دارد كه هيئت يا مرجع اسلامي جامعي براي بحث و بررسي تمامي مسايل مربوط به اصول و فروع [ديني] در پرتو «إِنِ الْحُكْمُ إِلاَّ لِلّهِ» (سوره يوسف ـ 40) (فرمان جز براى خدا نيست) ايجاد كنيم. هيئتي مبتني بر ايمان عميق به گفتگو و همفكري ميان افراد امت و عهده‌دار وظايف عقلي ، علمي و منطقي و با آشنايي گسترده با احكام و اصول و فروع و بنيادهاي اسلامي.

تكيه بر خرد آگاهانه‌اي كه همه پديده‌هاي پيراموني به عنوان شالوده علمي گفتگوها آنرا مي‌پذيرند و در اين گفته ابن‌رشد نيز انعكاس يافته است ، تحقق بخش آزادي انسان و انسانيّت و ارزش‌هاي اصيل اوست : «ما اي گروه مسلمانان! بطور قطع و يقين مي‌دانيم كه هرگز ديدگاه برهاني به مخالفت با آنچه

در شرع آمده نمي‌انجامد و حق در برابر حق قرار نمي‌گيرد و برعكس آنرا تأييد مي‌كند.»[9] خرد آگاهانه انسان را از گرايش‌هاي بيمارگونه نيز بازمي‌دارد زيرا در قرآن آمده است : «وَلاَ تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْؤُولاً» (سوره الاسراء ـ36) (و چيزى را كه بدان علم نداری دنبال مكن زيرا گوش و چشم و قلب همه مورد پرسش واقع خواهند شد.)

علاوه بر اين گفتگو در اسلام داراي بعدي انساني و بدور از استهزاء و برتري‌جويي و مجادله است ؛ گفتماني خطاب به انسان يعني موجودي ارزشمند از نظر آن [اسلام] در هر زمان و مكان است. بنابراين فرهنگ گفتگو و جايگاه پرارج آن در اسلام برخاسته از احترام به موجوديت و فطرت انساني در اين آيين است : «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ» (سوره الاسراء ـ70) (به راستى ما فرزندان آدم را گرامى داشتيم) اين فرهنگي است كه حق حيات آدمي را ـ اعم از آنكه از كدام طايفه ، عقيده ، مذهب يا نژادي باشد ـ فراتر از هرحقي قرار داده است. هيچ جاني را نمي‌توان گرفت ؛ خداوند قتل آدمي را جز به حق تحريم كرده است. اين مصداق آيه شريفه زير است : «مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَن قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا» (سوره المائده ـ32) (از اين روى بر فرزندان اسرائيل مقرر داشتيم كه هر كس كسى را جز به قصاص قتل يا [به كيفر] فسادى در زمين بكشد چنان است كه گويى همه مردم را كشته باشد و هر كس كسى را زنده بدارد چنان است كه گويى تمام مردم را زنده داشته است)

اينها همه ثابت مي‌كند كه گفتگو در فرهنگ عربي ـ اسلامي ، هم گفتگويي داخلي و هم گفتگويي بيروني [با ديگران] است ؛ بي‌آنكه به آفت نشخوار و تكرار و بيهوده‌گويي و بازيچه قراردادن خرد نسل‌ها بپردازد يا به پرسش گذشته يا وابستگي به فرهنگ ديگران درافتد ، گفتگويي است كه به اصل هم‌پيوندي من و ديگري توجه مي‌كند.

و بنابراين فرهنگ گفتگو يا فرهنگ پذيري ، ابزاري در دست مسلمانان بوده تا بدان معارف و آگاهي‌ها و تجربيات و هنرها و آداب و دانش خود را تكامل بخشند و آنها را به منظومه فكري و اجتماعي بهم پيوسته‌اي تبديل نمايند كه مشاركت ايشان در زندگي سياسي و اجتماعي و اقتصادي را تقويت كند و اين احساس را به مسلمانان دهد كه آنها نه يك واحد از مجموعه ارقام يا يكي از معادله‌ها يا اتفاق‌هايي كه اينجا و آنجا در جريان است بلكه بخش اصيل بناي زندگي و در واقع عضو فعال آنند. به همين دليل بود كه ميزان دانش يك دانشمند يا كتاب تأليفي او با طلا سنجيده مي‌شد. ابزار مسلمانان براي اين مشاركت نيز گفتگويي مبتني بر حق و عدالت و آزادي بود. وقتي فرهنگ گفتگو مستند و متكي به آن اصول نباشد مسلما به بردگي وبندگي و وابستگي و ... منجر خواهد شد؛ فرهنگ گفتگو براساس شرايطي حاكي از تعادل در روند فرهنگ‌پذيري و احترام به خويش در كنار احترام به ديگران و فرهنگ ايشان ـ به رغم

اختلاف‌هاي فرهنگي ، عملي و كرداري آنها با يكديگر ـ رشد و تكامل مي‌يابد ؛ ما امروزه و در زمانه‌اي كه ديدگاههاي معرفت‌شناختي ، علمي ، سياسي، تبليغي و فني متنوّعي برما تحميل مي‌شود ، بيش از هر زمان نيازمند چنين فرهنگي هستيم.

چه بسا وحدت فرهنگي كه جهان عرب ـ به رغم وجود جريانهاي سياسي و حزبي گاه متضاد ـ از آن برخوردار است، اين جهان را با ياري گرفتن از فرهنگ گفتگو ، به نيل به وحدت اهداف و آماج‌ها و كاركردها ، نزديكتر ساخته و آنرا ـ كه اينك تبديل به بيست و دو كشور شده است ـ قادر به مديريت اين فرهنگ ميان كشورهاي خود از يك‌سو و ميان خود و ديگران از سوي ديگر ، ساخته است.

3ـ ويژگي‌ها و خاستگاههاي گفتگوي اسلامي :

فرهنگ گفتگو آفريننده نوعي حالت همسويي ميان خود و ديگران در راستاي تحقق منافع عمومي و خصوصي البته تا اينسوي تطابق و ادغام اين دو منافع است. چه بسا اين فرهنگ ، رشد و توسعه بخش‌هاي قابل توجهي از روند تسامح و از آنجا همكاري و همياري بجاي برانگيختن كينه‌ها و درگيري‌ها را نيز بدنبال داشته باشد.

اگر امروزه جوامع عربي و اسلامي به دليل بهره‌گيري افراطي از زور مادي و معنوي نظامي ، تبليغي و معرفتي از افزايش پيامدهاي خشونت و سلطه‌جويي نامشروع رنج مي‌برند ، اين جوامع بيش از هر زمان ديگري نيازمند بكارگيري فرهنگ گفتگو براي حفظ منافع و مصلحت خويش هستند بويژه آنكه نيروهاي ستمگر ، مقاومت مشروع آنها در برابر اشغالگران صهيونيست را "تروريسم" ناميده‌اند.

اگر شرطهاي تحقق گفتگو را به عنوان عناصر وابسته به يكديگر به صورت : آگاهي ، حق ، عدالت ، منطق، آزادي ، مسؤوليت و بالاخره اراده انتخاب را برشماريم ، مي‌بينيم كه هريك از آنها ، ديگري را بدنبال دارد و با حذف هريك از اين شرطها ، فرهنگ گفتگو جوهر خود را از دست مي‌دهد. از اينجاست كه اسلام به مسلمانان به عنوان امت يگانه‌اي نگريسته كه هرگز نبايد گروه‌بندي‌ها و هواها ، آنانرا متفرق و پراكنده سازد زيرا اصل آنها يكي است و همانا قرآن و سنت مطهر نبوي است ؛ بدين ترتيب آنها در چارچوب وحدت همه جانبه انساني ، به گوهر انساني واحدي وابسته هستند و خداوند متعال فرموده است : «يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُواْ رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُم مِّن نَّفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالاً كَثِيرًا وَنِسَاء وَاتَّقُواْ اللّهَ الَّذِي تَسَاءلُونَ بِهِ وَالأَرْحَامَ إِنَّ اللّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا» (سوره النساء ـ1) (اى مردم از پروردگارتان كه شما را از نفس واحدى آفريد و جفتش را [نيز] از او آفريد و از آن دو مردان و زنان بسيارى پراكنده كرد پروا داريد و از خدايى كه به [نام] او از همديگر درخواست مى‌كنيد پروا نماييد و زنهار از خويشاوندان مبريد كه خدا همواره بر شما نگهبان است.) به همين دليل اختلاف‌ها ، پديده‌اي عَرَضي است كه منشأ و سرچشمه آنها اختلاف فلسفه‌ها ، تعصب‌ها و گرايش به

قدرت و تمایل به سلطه است زیرا خداوند متعال می‌گوید : «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُواْ فِيهِ» (سوره البقره ـ213) (مردم امتی یگانه بودند پس خداوند پیامبران را نویدآور و بیم‌دهنده برانگیخت و با آنان کتاب [خود] را بحق فرو فرستاد تا میان مردم در آنچه با هم اختلاف داشتند داوری کند) بدین ترتیب قرآن مجید برآنست که اختلاف زبان‌ها ، رنگ‌ها و نژادها ، القاگر وحدت همه جانبه انساني نیست زیرا می‌دانیم که اختلاف ، از جمله سنت‌هاي الهي در آفرینش انسان است.[10] انسان وظیفه دارد خود را با سنت اختلاف وفق دهد :«وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ وَاخْتِلافُ أَلْسِنَتِكُمْ وَأَلْوَانِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْعَالِمِينَ» (سوره الروم ـ22) (و از نشانه‌های [قدرت] او آفرینش آسمانها و زمین و اختلاف زبانهای شما و رنگهای شماست قطعا در این [امر نیز] برای دانشوران نشانه‌هایی است.) لذا مردم حق ندارند به دلیل اختلاف با یکدیگر از در مبارزه و جنگ برآیند ؛ آنها باید موارد مشترك و مشابه میان خود را وحدت بخشند :« يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُم مِّن ذَكَرٍ وَأُنثَى وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِندَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ» (سوره الحجرات ـ13) (ای مردم ما شما را از مرد و زنی آفریدیم و شما را ملت ملت و قبیله قبیله گردانیدیم تا با یکدیگر شناسایی متقابل حاصل کنید در حقیقت ارجمندترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست بدرستی خداوند دانای آگاه است.)

هدف گفتگو ، به عنوان تنها هدف براي رسیدن به موارد مشترك میان ملتها ، مطرح می‌گردد : «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْاْ إِلَى كَلَمَةٍ سَوَاء بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلاَّ نَعْبُدَ إِلاَّ اللّهَ وَلاَ نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلاَ يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضاً أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللّهِ فَإِن تَوَلَّوْاْ فَقُولُواْ اشْهَدُواْ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ» (سوره آل‌عمران ـ64) (بگو ای اهل کتاب بیایید بر سر سخنی که میان ما و شما یکسان است بایستیم که جز خدا را نپرستیم و چیزی را شریك او نگردانیم و بعضی از ما بعضی دیگر را به جای خدا به خدایی نگیرد پس اگر [از این پیشنهاد] اعراض کردند بگویید شاهد باشید که ما مسلمانیم [نه شما])

اسلام به اقتضاي اصول فطري مربوط به سنت اختلاف در نژاد ، رنگ و عقیده ، حکم داده که نباید کسي نسبت به فرهنگ گفتگو بی‌خبر بماند و عالمان نیز نباید بر جاهلان تحکم جویند و مستبدانه با آنان برخورد نمایند. امام علي بن ابي‌طالب [علیه‌السلام] می‌فرماید : «پیش از آنکه از علما بپرسند که چرا آگاه نکرده‌اند ، از نادانان نمی‌پرسند که چرا فرانگرفته‌اند.»

اي‌بسا بهانه‌هاي واقعي که برخي اندیشمندان یا برخي کشورها بدان متوسل می‌شوند متکي به توانایی‌ها و امکانات و پتانسیل‌ها و فناوري‌ها و قدرت مادي و تبلیغاتي است که از آن در مسیر سوءاستفاده از دیگران و تحکم در سرنوشت ایشان ، بهره گیري می‌شود ؛ اصول شریعت اسلامي و

قانونمندي‌هاي جهان هستي و منشور حقوق بشر و ... همه و همه اينرا ردّ مي‌كند و فطرت انساني نيز بهره‌برداري انسان از انسان و تحكم عليه او يا فتنه‌انگيزي و مفسده‌جويي ميان گروههاي مختلف امت به منظور چيرگي بر آنها را ـ آنگونه كه در فلسطين و لبنان و عراق و افغانستان و سومالي اتفاق افتاد ـ نفي مي‌كند.

اين وضع ما را به ياد گفتگوي اعراب و صهيونيسمي مي‌اندازد كه از مفهوم حق و عدالت نشأت نگرفته است زيرا صهيونيسم مبتني بر نفي ديگران است ؛ عقيده صهيونيسم فرهنگ ريشه‌كني ديگران ضعيف و ناتوان (يعني اعراب) را دنبال مي‌كند و در اين شرايط ، اصولا گفتگو منتفي مي‌گردد. رژيم صهيونيستي مورد حمايت غرب و بويژه آمريكاست و براساس انديشه نژادپرستانه و نفي ديگران ، شكل گرفته است هرچند براي تشكيل و به رسميت شناخته شدن ، نيازمند سازمان ملل متحد بود زيرا شكل‌گيري اين كشور خارج از چارچوب طبيعي تشكيل دولت‌ها بود و هنوز هم چنين است. اين وضع تأكيدي بر نبود عنصر انساني در گفتگوي متعادل براساس برابري و عدالت و همبستگي ميان اعراب و رژيم صهيونيستي است. گفتگويي شديدا بيگانه با مفهوم اسلامي ، گفتگويي كه در قرآن ميان مسلمانان و مشركان بايد صورت گيرد :«وَإِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلَى هُدًى أَوْ فِي ضَلالٍ مُّبِينٍ» (سوره سبأ ـ24) (و در حقيقت‌يا ما يا شما بر هدايت‌يا گمراهي آشكاريم.)

اين آيه بيانگر احترام به انسان و گفتگوي با او صرفنظر از عقايد مغاير و حتي خصمانه در صحنه نبرد و ... بدون كمترين تعصّب ، نفي يا القاي ديگري است. مبتني بر اصل برابري و همسنگي [انسان مسلمان] با انسان مشرك به عنوان انسان و نه كافر است. آيه برعكس آنچه جنبش صهيونيسم و جورج بوش پسر در پي حوادث يازده سپتامبر 2001م. مدعي هستند ، از نفي ديگري و خاموش ساختن و تحميل ديدگاه اسلام به او ، سخن نگفته است.

جورج بوش گفته بود : «هركس با ما نيست ، عليه ماست». گفتگوي مبتني بر لغو ديگران و عدم پذيرش آنها و نفي حتي بحث و مناقشه با آنان ، گوياي مفهوم سلطه يك طرف بر ديگري است ، قاتل ارزش‌هاي اخلاقي انساني نهفته در گفتگو و قواعد آنست. مديريت اختلاف ميان كشورها و خلق‌ها ، مبتني بر گفتگوي خردمندانه و آرام و توجه به فرهنگ هركدام و اذعان به حق است حال آنكه رژيم صهيونيستي خارج از چارچوب هرگونه گفتگويي قرار دارد زيرا آيه شريفه زير برآن صدق مي‌كند : «وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ ⋆ فَاعْتَرَفُوا بِذَنبِهِمْ فَسُحْقًا لِّأَصْحَابِ السَّعِيرِ» (سوره الملك : 10و11) (و گويند اگر شنيده [و پذيرفته] بوديم يا تعقل كرده بوديم در [ميان] دوزخيان نبوديم ⋆ پس به گناه خود اقرار مي‌كنند و مرگ باد بر اهل جهنم) در اين خصوص بي‌مناسبت نيست اشاره‌اي به ايده جنگ تمدنهايي كنيم كه در دهه نود قرن بيستم مطرح گرديد و سايه‌هاي آمريكايي آن در اينجا و آنجا گسترده شد. نسخه اين نبرد بنابر علل متعددي از جمله فتنه‌هاي فرقه‌اي و مذهبي و نژادي براي يك ملت نيز پيچيده شد و در واقع به آن جنبه ازلي

و ابدي بخشيد و آنرا منحصر به زمان و مكان و ملت ويژه‌اي نساخت ؛ چنين برداشت و تحليلي القاگر آن بود كه جنگ تمدنها بيشتر بر آن بود كه درگيري وجودي اعراب و رژيم صهيونيستي ، با از ميان رفتن اسباب و علل آن ، منتفي مي‌شود و طرف قوي‌تر خواستهاي خود را بر ديگري تحميل كند تا سرانجام موازنه قوا دچار اختلال يا تغيير جدي گردد. گو اينكه ايده جنگ تمدنها ، چيرگي تمدن غرب بر اعراب و مسلمانان را حتمي مي‌انگاشت.

اگر هر امتي از فرهنگ متمايزي برخوردار باشد نمي‌توان فرهنگ‌هاي ملل مختلف را در يك كوره ذوب كرد. پرسشي كه در برابر خرد انساني قرار مي‌گيرد از اين قرار است : آيا توان به كمال رساندن فرهنگ را داراست؟ و آيا خرد آگاه انساني مي‌تواند تسليم توهمات و افتراها و دروغ‌پردازي‌ها براي تحقق سلطه بر ديگران باشد؟ اين نكته در آيه زير روشن شده است :﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُواْ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِن قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَن يَتَحَاكَمُواْ إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُواْ أَن يَكْفُرُواْ بِهِ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَن يُضِلَّهُمْ ضَلاَلاً بَعِيدًا ⋆ وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْاْ إِلَى مَا أَنزَلَ اللّهُ وَإِلَى الرَّسُولِ رَأَيْتَ الْمُنَافِقِينَ يَصُدُّونَ عَنكَ صُدُودًا﴾ (سوره النساء ـ 60 و61) (آيا نديده‌ای كسانی را كه مدّعی‌اند به آنچه به سوی تو نازل شده و [به] آنچه پيش از تو نازل گرديده ايمان آورده‌اند [با اين همه] مدّعی‌اند خواهند داوری ميان خود را به سوی طاغوت ببرند با آنكه قطعا فرمان يافته‌اند كه بدان كفر ورزند و[لی] شيطان مدّعی‌خواهد آنان را به گمراهی دوری دراندازد ⋆ و چون به ايشان گفته شود به سوی آنچه خدا نازل كرده و به سوی پيامبر [او] بياييد منافقان را مدّعی‌بينی كه از تو سخت روی برمدّعی‌تابند.)

اين ثابت مي‌كند كه در ديدگاه اسلامي مكانيسم گفتگو و چندوچون حجت و استدلال و جدل ، مهم است زيرا بدون خرد و داشتن ديدگاه و تأمل و تدبّر ، گفتگويي متصوّر نيست و اينها همه براي شناخت خود آفريدگار است : ﴿أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنفُسِهِمْ مَا خَلَقَ اللّهُ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلاَّ بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ بِلِقَاء رَبِّهِمْ لَكَافِرُونَ﴾ (سوره الروم ـ 8) (آيا در خودشان به تفكر نپرداخته‌اند خداوند آسمانها و زمين و آنچه را كه ميان آن دو است جز به حق و تا هنگامی معين نيافريده است و [با اين همه] بسياری از مردم لقای پروردگارشان را سخت منكرند.)

اين شيوه ، هم مطلوب و هم مشروع است و براي شناخت حق و حقيقت ، منجر به علم يقين مي‌شود : ﴿قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَاْ وَمَنِ اتَّبَعَنِي وَسُبْحَانَ اللّهِ وَمَا أَنَاْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾ (سوره يوسف ـ 108) (بگو اين است راه من كه من و هر كس پيرو من كرد با بينايی به سوی خدا دعوت مدّكنيم و منزه استخدا و من از مشركان نيستم) اين آيه بر موضوع گفتگو و ابزارها و مكانيسم مبتني بر بصيرت و خردورزي و مناقشه با دشمنان پيش از دوستان

، انگشت مي‌گذارد.

بنابر آنچه تاكنون گفته شد خاطرنشان مي‌سازيم كه مهمترين عيبي كه ممكن است طرفهاي گفتگو گرفتار آن شوند از دست دادن مسؤوليت اخلاقي و انساني ايشان در چارچوب فرهنگ گفتگو يا جهل نسبت به قواعد و آيين و معارف اين فرهنگ يا ناديده انگاشتن همه آنهاست زيرا در آن صورت بر تصورات و ديدگاههاي ثابت و عقايد انحراف‌آميزي تكيه خواهند كرد چيزي كه امروزه در گفتگوي فرهنگ‌ها و اديان اتفاق افتاده است. اسلام تنها بدان بسنده نمي‌كند كه گفتگو ابزاري براي رسيدن به اهداف عاليه امت باشد. در عين حال آنرا به مثابه هدف اخلاقي والايي كه صرفنظر از اينكه چه مسايل دشوار و لاينحلي ميان طرفهاي گفتگو مطرح باشد ، بايد با چنگ و دندان آنرا نگاه داريم.

اگر گفتگو تداوم فرهنگ و روابط تاريخي ميان افراد امت اسلامي است ، گسترش و اشاعه ارزش‌هاي گفتگو در مكانيسم‌ها و كاركردهاي گفتگو بمثابه هدف بسيار پراهميتي در تداوم روابط شايسته انساني در ميان بشريت است. بدين معنا كه ما وظيفه داريم كودكان خود را براساس فرهنگ گفتگو و اهميّت اين فرهنگ در ايجاد جامعه شايسته‌اي كه مسؤوليت افراد آنرا تا حدّ ذوب شدن در ميهن و ارزش‌ها و ميراث امت ارتقا بخشد و روابط مستحكمي با ديگران و در چارچوب فرهنگ‌پذيري متقابل داشته باشد ، پرورش دهيم. مصداق اين آيه كريمه نيز همين است : «وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَأَحْسِن كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَلَا تَبْغِ الْفَسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ ⋆ تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ» (سوره القصص :77 و83) (و با آنچه خدايت داده سراى آخرت را بجوى و سهم خود را از دنيا فراموش مكن و همچنانكه خدا به تو نيكى كرده نيكى كن و در زمين فساد مجوى كه خدا فسادگران را دوست نمى‌دارد ⋆ آن سراى آخرت را براى كسانى قرار مى‌دهيم كه در زمين خواستار برترى و فساد نيستند و فرجام [خوش] از آن پرهيزگاران است.)

در حال حاضر موضوع گفتگو در مورد اسلام و آينده آن توجه علماي ديني و انديشمندان و سياستمداران و جامعه‌شناسان و اقتصاددانان را بخود جلب كرده است ؛ آنها درگير گفتگوي ديني شده‌اند ؛ گروهي از ايشان نگران دين هستند و از آن دفاع مي‌كنند ، گروهي نيز با آن مخالفند لذا مي‌بينيم كه اغلب ايشان سخن از نوع اسلام و چند و چون آن بميان مي‌آورند و مثلا از "ميانه‌گرايي" ، "انزواگرايي" ، "گشودگي در برابر ديگران" ، "اسلام سياسي" و اقتصادي و ... سخن مي‌گويند. هريك از دست‌اندركاران انديشه اسلامي مي‌كوشند تا ـ اعم از اينكه مدافع يا مخالف آن باشند ـ ديدگاههاي خود را بر اسلام تحميل كنند. و بدين ترتيب يا به آن نزديك شدند يا در حد انحراف و افراط از آن دور گشتند ؛ افراط گرايي ذاتا ، دشمن اسلام است ؛ اسلام در قرآن داراي هدف و طبيعت و جوهر واحدي است و خردمندانه نيست اگر تصور كنيم اسلامي براي گذشتگان وجود دارد و اسلام ديگري براي معاصران. علاوه بر اين امكان ندارد

كه تصوّر كنيم مذاهب با درپيش گرفتن اصل اجتهاد و تأويل براي زدن ريشه اسلام و ضربه وارد كردن به وحدت نظر و ديدگاههاي آن پيدا شده‌اند. به نظر مي‌رسد شماري از اجتهادها از نظر پيروان اسلام سياسي ، فرقه‌اي و مذهبي تبديل به يك سري شعائر مذهبي و توضيحات عقيدتي مخالف با دين راستين گشته‌اند و صلاحيت و شايستگي اسلام را براي گذشته و حال و آينده زير سؤال برده‌اند زيرا اسلام را بيش از حد تصوّر پيچيده كرده‌اند. در اين مقام نبايد از نمودهاي افراط گرايي‌هاي ديني كه منجر به احتقان فكري و اجتماعي گرديد و خطري براي ساختار فرهنگي امت بشمار مي‌رود، غافل ماند. آنچه در اين ميان بر آشفتگي‌ها و انحراف‌ها افزود ، سوء استفاده غرب و جريانهاي همسو با آن در راستاي تعميق شكاف ميان مسلمانان بود. آنچه در حال حاضر و با وجود كساني كه به ضرورت گفتگوي تمدنها و فرهنگها ايمان دارند ولي گفتگوهاي داخلي (درون اسلامي) را ردّ مي‌كنند در صحنه سياسي كنوني جريان دارد واقعا شگفت‌انگيز است.

بهرحال فرهنگ گفتگوي مذاهب و طيف‌هاي مختلف بايد به رسالتي انساني منجر شود ؛ اين امر افراد امت يگانه را بر آن مي‌دارد تا اجتهادهاي مذهبي را به عنوان اختلاف ميان خود و نبرد با يكديگر و از آنجا تضعيف و برون رفت ايشان از گردونه تمدن ، مطرح نسازند.

امت اسلامي امروزه بيش از هر وقت نيازمند همدلي و وحدت در زمانه و دنيايي است كه گروه‌بندي‌هاي بزرگي بر آن حاكم است كه به رغم عدم برخورداري از فرهنگ مشترك و نيز تاريخ مشترك يا مشابه ، از اتفاق‌نظر ميان خود برخوردارند.

اگر اختلاف‌هاي درون گروهي امر مشروعي است و طبق آيه شريفه زير در شمار سنت‌هاي جهان هستي است : «سُنَّةَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلُ وَلَن تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا»(سوره الفتح ـ23) (سنت الهی از پيش همين بوده و در سنت الهی هرگز تغييری نخواهی يافت) و نيز آيه : «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا لَّكُمْ فَاحْذَرُوهُمْ وَإِن تَعْفُوا وَتَصْفَحُوا وَتَغْفِرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ» (سوره التغابن ـ14) (ای كسانی كه ايمان آورده‌ايد در حقيقت برخی از همسران شما و فرزندان شما دشمن شمايند از آنان بر حذر باشيد و اگر ببخشاييد و درگذريد و بيامرزيد به راستی خدا آمرزنده مهربان است.) ، پاسخگويي به فراخوان ديگران و گوش سپردن به آنها و پذيرش گفتگو با آنها براي امت اسلامي بيش از هر زمان ضرورت بيشتري دارد. آيات شريفه زير نيز ما را به همين نكته رهنمون مي‌گردند : «وَإِنْ أَحَدٌ مِّنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ...»(سوره التوبه ـ6)(و اگر يكی از مشركان از تو پناه خواست پناهش ده تا كلام خدا را بشنود سپس او را به مكان امنش برسان) و : «قَالَ رَبِّ إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلًا وَنَهَارًا ★فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَائِي إِلَّا فِرَارًا ★ وَإِنِّي كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ وَاسْتَغْشَوْا

ثِيَابَهُمْ وَأَصَرُّوا وَاسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَارًا ۞ ثُمَّ إِنِّي دَعَوْتُهُمْ جِهَارًا ۞ ثُمَّ إِنِّي أَعْلَنتُ لَهُمْ وَأَسْرَرْتُ لَهُمْ إِسْرَارًا » (سوره نوح :9ـ 5) ([نوح] گفت پروردگارا من قوم خود را شب و روز دعوت كردم ۞ و دعوت من جز بر گريزشان نيفزود ۞ و من هر بار كه آنان را دعوت كردم تا ايشان را بيامرزی انگشتانشان را در گوشهايشان كردند و ردای خويشتن بر سر كشيدند و اصرار ورزيدند و هر چه بيشتر بر كبر خود افزودند ۞ سپس من آشكارا آنان را دعوت كردم ۞ باز من به آنان اعلام نمودم و در خلوت [و] پوشيده نيز به ايشان گفتم.) و آيه : «فَبَشِّرْ عِبَادِ ۞ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ» (سوره الزمر : 18ـ17) (پس بشارت ده به آن بندگان من كه ۞ به سخن گوش فرامدهند و بهترين آن را پيروی مدكنند.)

لذاست كه ما ناگزير بايد ويژگيهاي فرهنگ گفتگو را به عنوان پروژهاي اسلامي ـ تمدني در انديشه معاصر مطرح سازيم زيرا هرگز در هيچ زماني با آن بيگانه نبوده يا از بيرون برآن تحميل نگشته است ؛ اين ويژگيها عبارتند از :

1ـ پذيرش و به رسميت شناختن آگاهانه هويت و موجوديت هر طرف از سوي طرف ديگر ،آگاهي وجودي به خويشتن و بنا و تكامل آن جز با درك و آگاهي نسبت به طرف ديگر و توجه به نقش وي و گفتگو در مورد جايگاه او و نبرد دائمي با او ـ اعم از اينكه اين يك حقيقي باشد يا مجازي ، دور باشد يا نزديك ـ تحققپذير نيست. همه موجوديّتهاي فرهنگي طي پروسه درك و بنا و آگاهي ، مراكز محوري خود را ميسازند و طي همين عمليات ، به جستجوي طرف ديگر ميپردازند تا آنرا در جهت حفظ موقعيت و تعادل و تداوم خود ، بكار گيرند.[11] نتيجه آنكه هرگاه كسي شناخت درست و خوبي از خود و اعتماد به نفسي خود داشته باشد و هويت و فرهنگ خود را بخوبي درك كند ، هرگز در برابر ديگري ، احساس مقاومت نميكند و از خاستگاه گذشته و اكنون خود چشمبه افقهاي دانش و حقيقت ميدوزد.

بنابراين پيوند تنگاتنگي ميان خودآگاهي و احساس ديگران وجود دارد و به رسميّت شناختن و گفتگوي با او نيز جداي از اين رابطه صورت نميگيرد. وقتي طرف ديگر حضور مييابد شايسته است كه خويشتن آگاه به عنوان شبكهاي از روابط ميان افراد حضور بهم رساند. بنابراين ، خويشتن آگاه حاصل شرايط فراهم آوردهء خويش است.[12]

2ـ احترام هريك از طرفها به ديگري حتما اگر ضعيف باشد ، و عدم تمسخر يا استهزاي موقعيت ، نژاد يا رنگ يكديگر. زيرا در اين راستا و بنابر طبيعت اختلاف يا وابستگي به مليّت ، نژاد يا مذهبي ، تمسخر يا طعنه به ديگران جايز نيست.

3ـ ايمان به برابري و يكساني جايگاه طرفين ، چه نبايد از خاستگاه تعصّب ، سلطهجويي يا تفوقطلبي حركت كرد به عبارت ديگر بايد با پرورش روحيه خلاقيت از عناصر فردي و شخصي به سود گفتگويي منطقي رهايي يافت.

4ـ گشودگي رواني ، فكري و منطقي در برابر ديگران و عدم درنظرگرفتن پيش شرطي براي پرداختن به هر

مسئله يا موضوعي و عدم بكارگيري امكانات برتر در گفتگوها به منظور مطرح ساختن و تحميل خويش بر ديگران.

5 ـ نشر انديشه انتقادي آزاد و مستند به عقل مولد و پويا طبق آيين علمي و منطقي و پرورش روحيه ابتكار و مسؤوليت‌پذيري و درپيش گرفتن آيين و شيوه‌اي براي تحقق اين موارد و استناد به زبان منطق و دوري از شعار.

6ـ تكيه بر تمايل به گفتگو و اعتماد به اين شيوه در راستاي توسعه آزادي مبتني بر مكانيسم‌هاي دموكراتيك، آگاهانه و مسؤولانه و اعتلاي جايگاه اراده و شناخت و استناد به ارزش‌هاي والا به منظور نيل به اهداف مشترك همگاني. گفتگو با درنظر گرفتن چنين اصلي ، تحقق بخش عدالت است و آنرا از درافتادن به جدال‌هاي عقيم و بيهوده دور مي‌سازد ؛ بنابراين گفتگو بايد براساس منظومه اخلاقي والايي در تمامي سطوح براي رسيدن به كاركرد و اهداف مورد نظر خود صورت گيرد.

4ـ كاركرد فرهنگ گفتگو :

فرهنگ گفتگوي ميان خود و ديگري ، از جمله والاترين نوع فرهنگها و نيازي ضروري براي طرفين بشمار مي‌رود. فرهنگ گفتگو بركنار و فراتر از هرگونه خشم و نفي و سروصدا و هياهو و مشاجره و كشمكش است. شايد بتوان گفت كه نبود فرهنگ گفتگو در بُعد ميهني ، قومي و اسلامي در برخي مراحل به سركوب و ناكامي و محروميّت و نبود آزادي بيان و آزادي اظهارنظر و چيرگي منطق استبداد و خشونت بجاي منطق عقل و عدالت و حق ، انجاميده است.

اختلاف ميان كشورها ، خلقها و اشخاص به لحاظ ديدگاهها و تصورات و فرهنگ و مواضع و اقدامات به هراندازه بزرگ باشد ، بايد به فرهنگ گفتگو و به ايمان به اين فرهنگ به عنوان اصلي براي هماهنگي و كوشش براي ايجاد تغييرات رواني ، اجتماعي و فرهنگي و سياسي و ... دروني ، پناه ببرد. فرهنگ گفتگو به رهايي از اصل "الناس علي دين ملوكهم" باور دارد و شيوه‌هاي خلاقانه‌اي براي تغيير و تحوّل و كسب مهارتهاي جديدي كه با هماهنگي و همسويي با خلقها تناقضي نداشته باشد ، درپيش مي‌گيرد ؛ فرهنگ گفتگو اصل تغيير را براي تغيير نمي‌خواهد ، براي همسويي ، ارتقا ، اعتلا و پبشرفت و ابتكارعمل مي‌خواهد. چه هرگز نمي‌توان بدون چنين فرهنگي ، عناصر شكل‌دهنده به شخصيت اجتماعي و فرهنگي را تكامل و بهبود بخشيد آنها را به سطح بالاتري ارتقا داد. بنابراين همسويي و همنوايي با تغييرات نيازمند آگاهي از آن ، اراده و معرفت و درك ارزش‌هاي آن و توان درك هويت و ويژگي‌هاي مشترك آنها براي پرهيز از درافتادن هريك از طرفين به گردونه فرهنگ و ديدگاههاي ديگري است ؛ وقتي گفتگو برخوردار از عناصر منطقي خود باشد، اولين مأموريت گفتگو در گرايش انساني آن به همجوشي فرهنگي و فكري و سياسي و اجتماعي و اقتصادي است و از آنجا وقتي طرف جاهل و ناتوان و عقب مانده وارد گفتگو مي‌شود ، داراي موضع مفيد و سازنده‌اي نيست و گفتگويش وبال گردن او و مسايلش مي‌گردد.

هرچه فرهنگ گفتگو ميان افراد يك كشور و امت ، ژرفاي بيشتري بيابد نظام اجتماعي ـ دموكراسي ـ

سياسي آن تعميق بيشتري مي‌يابد و منجر به تحكيم و تقويت دروني آن مي‌شود و در برابر فتنه‌ها و فسادها و توطئه‌هاي خارجي مصونيّتش مي‌بخشد. به عبارت ديگر فرهنگ گفتگو با ويژگي‌هايي كه به آنها اشاره كرديم برهمجوشي و درآميزي نيروهاي اجتماعي مي‌افزايد و اعم از اينكه هر مذهب يا نژادي داشته باشد ، به تكامل و اعتلاي آنها مي‌انجامد. زيرا ميان آنها به لحاظ مشاركت ملي ، تفاوت چنداني وجود ندارد. اينها همه مفهوم شهروندي سالم را تحكيم مي‌بخشد و به مفهوم وابستگي اصيل ، اصالت مي‌دهد و ثابت مي‌كند كه وحدت ملي ، مفهومي اختراعي نيست بلكه داراي وجودي حقيقي ، فعّال ، خلاق و متعالي است. اين بدان معناست كه ما هرچه فرهنگ گفتگوي داخلي را تعميق بيشتري بخشيم ساختار اجتماعي متين‌تر و هماهنگ‌تري به لحاظ شالوده فكري و فرهنگي متجانس ، ايجاد كرده‌ايم.

از آن گذشته گفتگو به قرارداد اجتماعي داوطلبانه افراد جنبه برنامه‌اي اجتماعي كه فرد را چون جمع اعتلا مي‌بخشد ، مي‌دهد؛ در اين صورت شهروندي در تمامي سطوح و مفاهيم آن ،به شهروندي آزاد و آگاهانه تبديل مي‌شود.

فرهنگ گفتگو با ويژگي‌هاي منطقي و علمي كه بدان اشاره كرديم به يك اندازه و براساس اصل شايستگي ، داد و ستد مي‌كند و وطن را تنها به عنوان غنيمت نمي‌نگرد و بدين ترتيب مفهوم مشاركت در آن نمودي حقيقي مي‌يابد ، نمودي برپايه اخلاص ، جديّت ، صداقت ، ايثار و دوري از خودخواهي و منفي‌گرايي و كين‌توزي و نفرت و انزواطلبي.

نتيجه آنكه فرهنگ گفتگو پاسخگوي فطرت آزاد انساني و تنوع و تعدد نهفته در طبيعت اوست. و بر مجموعه بشريت است كه ارزش‌تجانس را در عين تعدّد و تنوع درك كند و مسؤوليت خود در برابر آنرا بر دوش گيرد.

بدين ترتيب ما بر گزينش مكان و زمان گفتگو پاي مي‌فشاريم زيرا اين دو عامل تأثير بسزايي در موفقيت گفتگوها دارد گو اينكه پافشاري بيشتر بايد برنحوه گفتگو باشد زيرا از ارزش بالايي برخوردار است كه اهميّت آن دست كمي از كاركرد و اهداف آن در بعد ملي و ميهني ندارد. شيوه يا روش گفتگو ، برخوردار از مفاهيم پنهان فراوان در آنسوي عبارت‌ها و كلمات به صورت پرسش و پاسخ يا گزارش و توصيف و بيان است. نتيجه آنكه به همان ميزان كه گفتگو داراي پويايي و جذابيت است ، اهداف موردنظر در همسويي عناصر مشترك فرزندان امت را ، تحقق مي‌بخشد. مسؤوليت قانع كردن و تشويق [به ادامه گفتگو] ـ اعم از اينكه گفتگوها دو جانبه و ميان دو نفر باشد يا دو گروه را دربرگيرد ـ بر دوش گفتگوكننده‌هاست ؛ به عبارت ديگر شايسته است كه شيوه گفتگو و آيين آن مستند به روشني محتوا و روش‌ها براساس قواعد منطقي درستي با تكيه بر استدلال و حجّت و البته همراه با انعطاف ، كنترل خويش ، خردورزي و دوري ازخشم و خشونت و تنش و تمسخر و استهزاء و برتري‌جويي و تعصّب‌هاي كور و كشمكش و افترا و تهديدهاست.

در پايان سخن ، بايد بر طبيعت آيين و شفافيت و صداقت گفتگو در جهت تحقق عدالتي كه فرهنگ ، در

راستاي تحقق سعادت بشري در پی آنست بارها و بارها انگشت گذاريم ؛ خداوند متعال مي‌فرمايد :«يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُم مِّن ذَكَرٍ وَأُنثَى وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا» (سوره الحجرات ـ13) (ای مردم ما شما را از مرد و زنی آفريديم و شما را ملت ملت و قبيله قبيله گردانيديم تا با يکديگر شناسايی متقابل حاصل کنيد)

بدينگونه گفتگو با اين ديدگاه انسان و امت اسلامي و فرهنگ آنرا از عزلت و "بسته بودن" و جهل و عقب‌ماندگي و تحجّر و تعصّب ، مي‌رهاند و به افق‌هاي گسترده انساني مي‌کشاند و امت اسلامي و انسان را به تعميق اهداف والايي سوق مي‌دهد که رشد و توسعه و تکامل همه عرصه‌هاي فعاليت فکري و سياسي او را بدنبال مي‌آورد و رفتارهاي اجتماعي و اخلاقي او ميان مردم را تحکيم مي‌بخشد. هر گفتگويي که مصالح عاليه امت را تحقق نبخشد و اصول و شالوده‌هاي اصيل آنرا ويران سازد به معناي تجاوز به حق و عدالت است و مسلما به گسترش دشمني‌هاي نهان و آشکار ميان فرقه‌ها و مذاهب آن منجر خواهد شد.

زمان و مکان دو عاملي هستند که در انسان مسلمان تأثير مي‌گذارند و مشارکت در بناي تمدن نوين را بر وي تحميل مي‌کنند ؛ اسلام در موجوديت و جهان‌گرايي خود در گفتار و کردار حامل مفاهيم آزادي و پيشرفت و تسامح و برادري و احقاق حقوق ديگران و تحکيم پيوندهاي الفت و مهرباني ميان افراد جامعه در جهت تحقق اهداف والاست.

در نتيجه رابطه تنگاتنگي ميان اخلاق و قدرت وجود دارد و عقيده ديني نمي‌تواند از منظومه‌اي که شخصيت فرد در جامعه را به يکسان مي‌سازند ، فاصله گيرد. اينرا نزد دکتر علي شريعتي در اين سخن وي نيز مي‌بينيم : «زبان اديان و بويژه دين اسلام ، زباني سمبليك است. زبان سمبليك ، مفاهيم خود را از راه سمبل‌ها بازمي‌گويد و زباني است که انسان از ابتداي آفرينش آنرا کشف کرده است.»[13] بدين ترتيب انسان از همان آغاز آفرينش از عنايت و توجه يگانه بي‌همتا برخوردار بوده است :« وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلاَئِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الأَرْضِ خَلِيفَةً» (سوره البقره ـ 30) (و چون پروردگار تو به فرشتگان گفت : من در زمين جانشينی خواهم گماشت) اين بيانگر جايگاه برجسته انسان در جهان هستي است و نظريه اومانيسم (اصالت انسان يا Humanism) را که طي رنسانس و پس از آن سرتاسر اروپا را فراگرفت و انسان را از مرتبه والا و قداست آسماني خود به زميني که همه آفريده‌ها در آن با يکديگر برابرند به زير کشاند ، زير سؤال مي‌برد.[14]

به همين دليل است که ما بدون درگير شدن به نزاعهاي داخلي مشابه آنچه امروزه در حالت‌هاي بسياري شاهد آنيم ، نيازمند تجديدنظر در مرجعيت‌هاي سامان‌بخش فرهنگ و زندگي خويش طبق شالوده‌هاي علمي و عيني بنيانگذار مفهوم امت دموکراتيك هستيم.

منابع :

1ـ "الآخر بما هو اختراع تاريخي" ـ ژان فارو ـ از جمله مقالات کتاب : "صورة الآخر العربي ناظرا و

منظورا إليه" ـ به اهتمام الطاهر لبيب ـ مركز دراسات الوحدة العربية ـ بيروت ـ چاپ اول ـ 1999م.
2ـ "الإمبريالية بقناع إنساني" ـ جان بريكمون ـ ترجمه عبود كاسوحة ـ اتحاد الكتاب العرب ـ دمشق 2009م.
3ـ الإنسان بين الجوهر و المظهر ـ ايريك فروم ـ ترجمه سعد زهران ـ از سري عالم المعرفة شماره : 140 ـ كويت ـ اوت 1989م.
4ـ "الانسان في الاسلام" ـ دكتر علي شريعتي ـ دارالروضة للنشر و التوزيع ـ لبنان ـ چاپ اول ـ 1998م.
5 ـ "حوارات في الحضارة السورية" ـ دكتر بشار خليف ـ دارالرائي ـ دمشق ـ 2008م.
6ـ "الحوار في القرآن الكريم" ـ محمدحسين فضل ا ـ دارالمعارف ـ بيروت ـ چاپ پنجم ـ 1988م.
7ـ "الحوار من المنظور الاسلامي" ـ دكتر محمدابراهيم السامرايي ـ مجله كلية العلوم الاسلاميه للبحوث و الدراسات الاسلاميه المقارنه ـ دانشكده علوم اسلامي ـ دانشگاه الجزاير ـ شماره6 ـ سپتامبر2002م.
8 ـ "الذات العربيه المتضخمة : ادراك الذات المركز و الآخر الحواني" ـ سالم ساري (نگاه كنيد به شماره1)
9ـ "الصراع الفكري في البلاد المستعمرة" ـ مالك بن نبي ـ دارالفكر / الجزاير ـ و دارالفكر / دمشق سوريه ـ چاپ 3 ـ 1988م.
10ـ "بازگشت به خويش" ـ دكتر علي شريعتي ـ مطابع الزهراء للاعلام ـ القاهره ـ 1986م. (ترجمه عربي)
11ـ "فصل المقال" ـ ابن رشد ـ تحقيق محمد عبدالواحد العسري ـ با پيشگفتار مفصّل از : محمد عابد الجابري ـ مركز دراسات الوحدة العربيه ـ بيروت ـ 1997م.
12ـ لسان العرب ـ ابن منظور ـ دار صادر ـ بيروت.
13ـ "مشروع القومية العربية الي أين" ـ دكتر حسين جمعه ـ دارالفرقد ـ دمشق ـ چاپ اول ـ 2006م.
14ـ "مشكلة الافكار في العالم الاسلامي" ـ مالك بن نبي ـ دارالحكمة ـ بيروت ـ 1985م.
15ـ "مطارحة نقدية لنظرية فوكوياما" ـ حسن بكر ـ مجله العالم الاسلامي ـ سال سوم ـ شماره9 ـ مالت ـ 1993م.
16ـ "المقاومة : قراءة في التاريخ والواقع والآفاق" ـ دكتر حسين جمعه ـ اتحاد الكتاب العرب ـ دمشق 2007م.

---

[1]- نگاه كنيد به كتاب : "المقاومة : قراءة في التاريخ و الواقع و الآثار" به همين قلم : 119ـ148.

[2]- نگاه كنيد به : همان منبع ، صفحه 119 و نيز : "مشروع القومية العربية الي أين" : صفحه 109.

[3]- نگاه كنيد به كتاب : "مشروع القومية العربية الي أين" : صفحه 44 و نيز نگاه كنيد به : "حوارات في الحضارة السورية" صفحات : 29، 31، 35 ، 36 و 129ـ122.

[4]- نگاه كنيد به : "الامبريالية بقناع انساني" صفحات 32ـ30.

[5]- نگاه كنيد به : "لسان العرب" مادّه "حور".

[6]- نگاه كنيد به : "الحوار في القرآن الكريم" : علامة سيد محمدحسين فضل□ا□.

[7]- نگاه كنيد به [قرآن مجيد] سوره يونس ، آيه شماره 88.

[8]- نگاه كنيد به سوره الكهف ، آيات 34 و 37.

[9]- فصل المقال 96.

[10]- دكتر محمد السامرايي : "الحوار من المنظور الاسلامي" ، مجله دانشكده علوم اسلامي : پژوهش□ها و بررسي□هاي مقايسه□اي اسلامي. دانشكده علوم اسلامي ، دانشگاه الجزاير ـ شماره ششم سپتامبر2002م.

[11]- "الذات العربية المتضخمة" ، صفحه 377.

[12]- نگاه كنيد به : "الانسان بين الجوهر و المظهر" ، صفحات : 11 و 12 و27 و نيز نگاه كنيد به : "الاخر بماهو اختراع تاريخي" ، ژان فارو ، صفحه 51.

[13]- دكترعلي شريعتي : "العودة الي الذات" (بازگشت به خويش) ، مطابع الزهراء للاعلام ، القاهره ـ 1986م.

[14]- نگاه كنيد به : "الانسان في الاسلام" ، صفحه 14.